

● برنار پیو Pivot Bernard

● یکصد اصطلاح که باید نجات داد 100 Expressions a Sauver

● انتشارات آلبن میشل، 2008 ۲۰۰۸ Éditions Albin Michel

● ۱۴۶ صفحه، قیمت: ۱۲ یورو 12 E Prix, 146 Pages

● پاریس - فرانسه Paris France

\*\*\*

۳۹۸

اولین بار با تماشای برنامه ادبی آپوستروف<sup>۱</sup>، که از شبکه دوّم تله ویزيون فرانسه پخش می شد، با چهره و کار برنار پیو آشنا شدم. در آن شب زمستانی سال ۱۹۸۵ میلادی، نزدیک به ده سال از پخش زنده هفتگی آپوستروف با اجرای پیو می گذشت. میان بالا بود با موی سر پرپشت و تن و صورت گرد و پُر. میان سال بود و بسیار خوان و باریک بین و برنامه را گرم و خوب اداره می کرد. کارش دعوت از نویسندگان و شاعران و اهل فرهنگ و ادب بود و بررسی کتاب هایشان. این برنامه را جمعه شب اجرا می کرد و آخر برنامه هم منتقد کهنه کار سینمایی، که نامش از خاطر من رفته است، به او می پیوست و پس از معرفی و نقد اثر کلاسیک سینمایی که قرار بود آن شب پخش شود برنامه به پایان می رسید و فیلم نمایش داده می شد. فردای آن روز در کتابفروشی های پاریس می شد کتاب های معرفی شده برنامه آپوستروف، که شب قبل از آنها صحبت شده بود را، پشت و پشیمان ترین تماشا کرد. برنامه معتبر و آبرومندی بود که میان مردم کتابخوان فرانسه هواخواه و محبوبیت داشت. این برنامه ادبی را پیو در هفتصد و بیست و چهار نشست از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ اجرا کرد.

برنار پیو، عضو آکادمی گنکور<sup>۱</sup> و روزنامه‌نویس و منتقد ادبی و مجری برنامه‌های فرهنگی تله‌ویزیون فرانسه، در پنجم ماه مه سال ۱۹۳۵ در شهر لیون<sup>۲</sup> به دنیا آمد. پدر و مادرش خواربارفروش بودند. در زادگاهش به دانشکده حقوق رفت و پس از رفتن به پاریس در دانشسرای روزنامه‌نویسی<sup>۳</sup> نام نوشت. در سال ۱۹۵۸ در مجله لوئیگارو لیتزر<sup>۴</sup> استخدام شد. در سال ۱۹۷۰، دو سال پس از جنبش مه ۶۸، وقتی ژرژ پمپیدو<sup>۵</sup> رئیس جمهور فرانسه بود، برنامه روزانه رادیویی‌اش پخش می‌شد که در عین جدی بودن از شوخی هم خالی نبود و سیاست هم می‌ورزید. در سال ۱۹۷۱ با بسته شدن مجله لوئیگارو لیتزر سردبیر روزنامه لوئیگارو<sup>۶</sup> شد. در سال ۱۹۷۴ از این سمت استعفا داد و یک سال بعد، به همراه ژان لویی سیروان شریبر<sup>۷</sup>، مجله ادبی لیر<sup>۸</sup> را پایه گذاشت. نخستین برنامه آپوستروف را در دهم ژانویه ۱۹۷۵، از شبکه دوم تله‌ویزیون فرانسه، اجرا کرد که در سال ۱۹۹۰، پس از پانزده سال، این دفتر به پایان رسید. ولی حکایت همچنان باقی بود زیرا پیو کار اشاعه فرهنگ را در قالب نو و با برنامه تله‌ویزیونی بویون دو کولتور<sup>۹</sup> ادامه داد. در این قالب نو، علاوه بر کتاب، به سینما و هنرهای دیگر هم می‌پرداخت. یکجور جنگ فرهنگی بود. آخرین برنامه این مجموعه در ژوئن سال ۲۰۰۱ میلادی اجرا شد. پیو از آن پس، یعنی در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵، درباره جهان فرانسوی زبان و مردم غیرفرانسوی که، علاوه بر فرهنگ زاد بوم، در اشاعه و پرورش و توسعه فرهنگ و تمدن فرانسوی کوشش کرده‌اند برنامه تله‌ویزیونی ساخت. اسم این برنامه را دو بل ژ<sup>۱۰</sup> گذاشت که ماهی یک‌بار، در یکشنبه شب، از شبکه دوم فرانسه پخش می‌شد. او گاهی برای روزنامه صبحگاهی چاپ پاریس یعنی ژورنال دو دیماناش<sup>۱۱</sup> که هفته‌ای یک بار روز یکشنبه، آخر هفته فرنگی، منتشر می‌شود مطالب فرهنگی می‌نویسد. به رغم آنکه پیو هرگز شعر نگفت و داستان و رمان ننوشت، به پاریس جایگاه و اعتبارش در عرصه نقد ادبی، در پنجم اکتبر سال ۲۰۰۴، به عضویت در آکادمی گنکور مفتخر شد. وی نخستین و یگانه عضو غیرنویسنده این آکادمی بلندمرتبه است. در

1. Académie Goncourti

2. Lyon

3. Centre de Formation des Journalistes (CFJ)

4. Le Figaro Littéraire

5. Georges Pompidou

6. Le Figaro

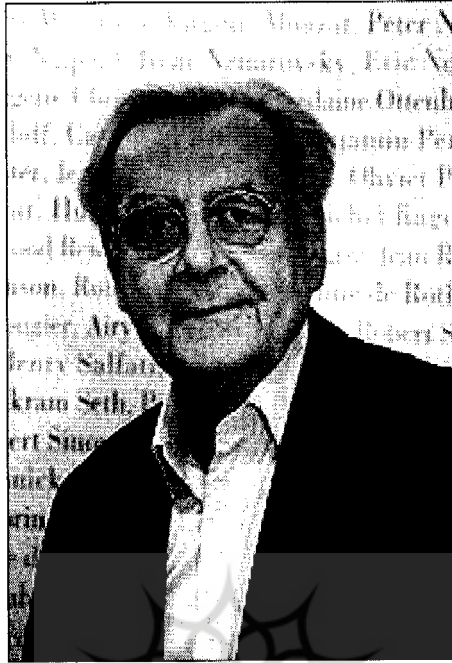
7. Jean - Louis Servan - Schreiber

8. Lire

9. Bouillon de Culture

10. Double Je

11. Le Journal du Dimanche



کارنامه فرهنگی برنار پیو مدیریت و برگزاری گسترده و منظم مسابقات قهرمانی املاء و درست‌نویسی زبان فرانسوی، در فرانسه و سپس در پهنه جهانی، اهمیت دارد؛ با این کار زبان فرانسوی را رونق بیشتر داد و تقویت کرد. از کتاب‌های چاپ شده اوست: حرفه خواندن<sup>۱</sup> (در پاسخ به پیر نورآ) انتشارات فُلیو (۲۰۰۱)، نقدهای ادبی<sup>۲</sup> انتشارات فلاماریون (۱۹۶۸)، یکصد واژه که باید نجات داد<sup>۳</sup> انتشارات آلبن میشل (۲۰۰۴).

\* \* \*

برنار پیو در کتاب تازه‌اش یکصد اصطلاح که باید نجات داد (انتشارات آلبن میشل - سال ۲۰۰۸) کوشش کرده تا با جمع‌آوری فرهنگی اصطلاحات و عبارات‌های قدیمی زبان فرانسوی که در خطر فراموشی بوده است از این زبان پاسداری کند. وی کتاب را بر پایه حروف الفبا تنظیم و مرتب کرده و برای هر یک از اصطلاحات شرح لازم داده و ریشه تاریخی‌اش را معلوم و معنی کرده و با یک یا چند شاهد از ادبیات فایده و کاربرد آن را نشان داده و نکته و تبصره‌ای هم در پایانِ عده‌ای ضمیمه کرده است. پیو فایده اصطلاح در زبان را کوتاه کردن مفاهیم گسترده می‌داند. شاید مجموعه اصطلاحات هر زبان را، به

1. *Le Métier de Lire*

2. *Les Critiques Littéraires*

3. *100 Expressions à Sauver*

قیاس با خوراک، بتوان به چاشنی آن زبان نیز تشبیه کرد. نیت پیو از جمع آوری این عبارات‌ها و اصطلاحات در واقع تلاش برای نگهداری و فراموش نکردن و شاید استفاده دوباره از آنها بوده است.

ادبیات و زبان مردم پُر از اصطلاحات رنگارنگ است. تنها عیب کار، به گفته برنار پیو، در اینست که تعدادی از آنها کهنه شده و از چشم می‌افتند و با گذشت زمان تار و کدر می‌شوند. روشن است که عبارات‌های نو جای قدیم را می‌گیرند و همراه خود مفاهیم تازه می‌آورند. پس طبیعی است که کیفیت زبان نسل نو با نسل قدیم قدری فرق کند.

برنار پیو با نوشتن کتاب یکصد واژه که باید نجات داد، که چند سال پیش منتشر شد، روشن کرده بود که تا چه اندازه به لایه‌های گوناگون زبان دلبستگی دارد و نگران حالشان است. برای او اهمیت واژه و اصطلاح و عبارت کمتر از جانور و گیاه و درخت نیست. همانقدر که نسل جانوران و گیاهان و درختان در طبیعت در خطر انقراض و نابودی است، واژگان و اصطلاحات و عبارات‌ها نیز، در عرصه زبان، با همچو خطری روبرو هستند. برنار پیو کتاب یکصد واژه را به نیت «حفاظت از محیط زیست واژگان» تألیف کرده بود پس می‌توان تصور کرد که کتاب تازه‌اش یعنی یکصد اصطلاح را در آرزوی «حفاظت از محیط زیست اصطلاحات» نوشته باشد.

پیو در مقدمه کتاب به آسیب‌پذیری و شکنندگی بیشتر اصطلاحات به واژگان و نیز عمر کوتاه‌ترشان اشاره کرده و نوشته است هر چند از یاد رفتن برخی از اصطلاحات کمترین آسیبی به پیکر زبان فرانسوی وارد نکرده و هر سال شاهد تولد و مرگ گروه بزرگی از آنها هستیم، که کافی است برای جستجوی شناسنامه‌شان سری به لغت‌نامه‌ها بزنیم، اما، فارغ از احساساتی شدن، جای تأسف است که عده‌ای از این اصطلاحات دچار «کم‌خونی» بشوند و ناچار صحنه را ترک کنند. طعم آنها را از جوهر قلم نویسندگان موفق، که در آثارشان ثبت شده، چشیده‌ایم یا خود ما، در گفت‌وگوهایمان برای بیان احساس‌مان، به کار برده‌ایم یا برای تأکید در حاضر جوابی‌مان استفاده کرده‌ایم. برخی‌شان حیرت‌آورند و به سادگی می‌توانند کیفیت سخن گفتن و نوشتن و خواندن را افزایش دهند. دسته دیگر سند تاریخ تفکر و تکامل دانش و آداب و رسوم هستند و سرانجام عده ایشان آنقدر دقیق هستند که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد تا آنجا که از دست دادنشان، از بابت دقت و قوت و غنا و میراث زبان فرانسوی، اسباب تأسف خواهد بود.

وی در ادامه، درباره چگونگی انتخاب یکصد اصطلاح کتاب، نوشته است که هزاران

اصطلاح در «میدان نبرد» یا در «رخت خواب» می‌میرند و بیدار کردندشان دیگر ممکن نیست. به عقیده او تلاش برای زنده کردن و احیاء دوباره آنچه فراموش شده یا عبارت خاموش شبیه کوشش برای خون‌رسانی و بازسازی عضلانی «اسکلت موزه» است. با جمع کردن این دسته از اصطلاحات حداکثر می‌توان «گورستان اصطلاحات» برپا کرد. برنار پیو با تأکید بر اینکه، اصطلاحات این کتاب، به استثنای دو یا سه مورد، هنوز زنده هستند و چون هنوز زنده هستند می‌توان امیدوار بود تا از سکوت ناشی از طرد شدن و فراموشی که تهدیدشان می‌کند نجات پیدا کنند. وی با اشاره به ساخته شدن یکصد اصطلاح کتاب‌اش در قرن بیستم، و گواهی صحت ادعایش از آثار نویسندگان دیروز و امروز، نوشته است به‌رغم آنکه زنان و مردان قدیم و با فرهنگ با این اصطلاحات آشنا هستند، اما از آن استفاده نمی‌کنند و هر چه از نردبان سن به پائین می‌رویم بیگانه‌تر می‌نمایند. شاید نسل نو بتواند معنی چندتایشان را حدس بزند ولی کم‌وبیش این مجموعه برای جوانان مثل «سرزمین ناشناخته» (= Terra Incognita) غریبه است. وی در ادامه نوشته است که این بیگانگی از خفلیت نسل گذشته است که نتوانسته امکان لذت بردن از شیرین‌کاری‌های زبان را به نسل نو منتقل کند، پس ابلهانه خواهد بود اگر بخواهیم جوانان را سرزنش کنیم. پیو امیدوار است که جوانان دست‌کم با خواندن تعدادی از این اصطلاحات کیف و تفریح کنند و شاید علاقمند شوند.

پیو مجموعه یکصد اصطلاح را به مرور زمان و هنگام کتابخوانی گسترده‌اش تألیف کرده است. وی به خواننده کتاب هشدار می‌دهد که صدها نمونه دیگر در آستانه مرگ هستند و هر کس می‌تواند، به شکل اتفاقی، به هنگام مطالعه، با آنها برخورد کند یا در ضمیر ناخودآگاهش با چنین اصطلاحاتی که به داستان زندگی‌اش مربوط می‌شود روبرو شود و به خاطر بیاورد. خوانندگان می‌توانند در صفحه‌های سفید پایان کتاب، به پیشنهاد برنار پیو، با یادداشت کردن آنچه به یاد می‌آورند یا پیدا می‌کنند فهرستی شخصی از اصطلاحات در خطر تهیه کنند.

\*\*\*

برای آشنا شدن با شیوه کار پیو چند نمونه از کتاب را در زیر می‌خوانیم:

○ نمونه اول: *So Monter le Bourrichon* [سو مته لو بوریشون م.]

واژه *Le Bourrichon* در زبان کوچه و آرگو (*Argot*) به معنی سر و کله است، پس *Se*

*Monter le Bourrichon* یعنی گرفتار خیالات و دچار توهم شدن و به دام خودفریبی

افتادن.

وقتی آدم فکرش را می‌کند که دختری به قشنگی تو که راه‌اش ناشادی و خوشبختی یک قدم فاصله بیشتر نیست چطور ممکن است زندگی‌اش را به خاطر یک مشت خواب و خیال خراب کند! به خدا گناه بزرگی است، دخترم.»

ژول ژرمن<sup>۱</sup>

مردان با اراده<sup>۲</sup> (تولد گروه)

دو روایت *Se Monter le Bobéchon* و *Se Charpenter le Bourrichon* از یاد رفته‌اند.

همچنین می‌توان با *Monter le Bourrichon a Quelq'un* مغز آدم را با یاوه و توهم و هذیان انباشت یا آنکه وی را علیه نفر سؤم برانگیخت.

○ نمونه دوم: *Rabattre le Caquet* [زبتر لؤ کله م.]

وقتی مرغ دارد تخم می‌گذارد یا در اندیشه‌های فرح‌بخش غوطه‌ور است جوجه‌اش را صدا می‌کند. یعنی قُدقُد می‌کند. واژه قُدقُد (*Le Caquet*)، یعنی صدای منقار و گلو، به پُرچانگی و پُرگویی بی‌شبهت نیست. به ساکت کردن آدم روده‌دراز و چاخان و قدری پُرمدا می‌گویند نوکِ فلان کس را چیدن و تو ذوق‌اش زدن (*Lui Rabattre le Caquet*) «فرصت غیرمترقبه‌ای است تا دهانِ حضرت اشرف دومون دورویل را ببندد...» تاکیس تئودوروپولوس<sup>۳</sup> چگونه ساخته شدن مجسمه ونوس میلو<sup>۴</sup> (ترجمه از یونانی).

○ نمونه سؤم: *Prendre La Clef Des Champs* [پُرآندر لؤ کله دشان. به مفهوم به بیابان و صحرا گریختن. م.] چه استعاره قشنگی است! کلید صحرا (*La Clef des Champs*) به مفهوم آزادی و باز شدن افق و فضای گسترده است... به دست آوردن کلید صحرا (= *Avoir la Clef des Champs*) به معنی آزادی در انتخاب راه است. دادن کلید صحرا (= *Prendre la Clef des Champs*) به معنی به دست آوردن آزادی و رفتن و گریختن است.

«دی به صحرا پا گذاشت تلخ رنج را بهر من وا گذاشت...»

ژرژ برسنس<sup>۵</sup>

گل قشنگ<sup>۶</sup>

1. Jules Romains

2. *Les Hommes de Bonne Volonté (Naissance de La Bande)*

3. Takis Théodoropoulos

4. *L'Invention de La Vénus de Milo*

5. Georges Brassens

6. *Une Jolie Fleur*

○ نمونه چهارم : Nettoyer les Écuries D'Augias [یتوآیه له زکوری دژریاس. م.]  
 ژریاس شاه بود ولی هیچ آدم پاکیزه‌ای نبود. به هراکلس (هرکول) قول داده بود اگر موفق  
 شود طویله‌های پُر از کثافت‌اش را تمیز کند به او دهمین گله‌اش را بدهد. هراکلس هم  
 ظرف یک روز، با تغییر مسیر دادن دست‌کم دو تا رودخانه، این کار را کرد. (البته ژریاس  
 زیر قولش زد و هراکلس هم او را کشت...)

Nettoyer les Écuries D'Augias [= تمیز کردن طویله‌های ژریاس. م.] - ششمین خان  
 از دوازده خان هرکول است - که به تمثیل به پاکسازی عظیم جامعه ناسالم و فاسد گفته  
 می‌شود. برای انجام این کار به شهامت و اراده قوی نیاز هست. به شرط آنکه خیال خالی  
 نباشد... همه چیز به پایان رسید. قصد داریم طویله‌های ژریاس را پاکسازی کنیم، مُسیو  
 واشو. کمترین فایده‌اش آن است که خانواده فوتربکه از هم پاشد و فرانسویان راستین  
 شاهد آن باشند...!

فرانسوا نوریسیه<sup>۱</sup>

به پیش، آرام و استوار<sup>۲</sup>

○ نمونه پنجم : Se Tirer D'Épaisseur [سُو تیره دپسُوُر. Épaisseur در لغت به  
 معنی ضخامت است. م.] این عبارت را فقط به این خاطر ثبت کردم چون از خامه کولت<sup>۳</sup>  
 نازنینم، که عنوان آکادمیسین گنکور را از او به ارث برده‌ام، کشف کرده‌ام.

«... هر چه مانده همین است. بقیه را فروختم. دیگر توان زندگی کردن نداشتم (...).

- ژولی پرسید که آیا با فروختن از گرفتاری بیرون آمدی؟

- لئون پاسخ داد که تا اندازه‌ای...»

کولت<sup>۳</sup>

ژولی دوکارنلهان<sup>۴</sup>

لئون توانست با فروختن از گرفتاری مالی بیرون بیاید. وی خودش را از گرفتاری بیرون  
 کشید. صحبت از ضخامت گرفتاری‌های ایرانیک لئون در اینجا مثل ضخامت مه و دود  
 است. این ضخامت آدم را به یاد غلظت و چسبندگی می‌اندازد.

○ نمونه ششم : Sortir de Ses Gonds [سُرتیر دُو سه گُن. Le Gond در لغت به

معنی پاشنه در است. م.]

وقتی است که ناگهان دچار خشم و برافروختگی می‌شویم و از کوره درمی‌رویم.

1. Francois Nourissier

2. En Avant, Calme et Droit

3. Colette

4. Julie de Carneilhan

Sortir Soi-Même de ses Gonds یعنی از جا در رفتن. آدم می‌تواند Sortir de ses Gonds [خودش از جا در رود. م.] یا Faire Sortir [کس دیگری را از جا به در کند] یا [گفتری و عصبانی کند. م.] یا Mettre Jeter Quelqu'un Hors de ses Gonds [کسی را از جا بدر برد یا از کوره بدر کند. م.]. تصویر بانمک و پُر قوتی است چون تجسم دری است که از شنیدن حرف و سخنی به خشم آمده و به قصد اعتراض شدید از چفت و بست‌اش بیرون آمده.

«آرام باشید، حضرت والا، آرام باشید. تبت بنده قدری تکان دادن به جنابعالی بود تا بلکه برافروخته شوید.»

ژان کوکتو<sup>۱</sup>

عقاب دو سر<sup>۲</sup>

○ نمونه هفتم: Sapé Comme un Milord [سپه گم آن میلور]. به مفهوم رخت اعیانی پوشیدن است. م.] این اصطلاح را در عهد جوانی شنیده بودم و به گوش‌ام آشناست. چون در هیچ لغت‌نامه‌ای، حتی در مجموعه ترکیبات و اصطلاحات، پیدا نمی‌شود ناچار به این نتیجه رسیدم که نکند آن را در خواب دیده باشم. یا نکند اصلاً پایش را از مرز شهرستان من بیرون گذاشته باشد. و بالاخره یک روز آن را در رمان فرانسوا نورسیه یافتم.

و آن روز که لووینی، موقع سوت زدن از لای دندان، نظر داد که: "می‌بینم که رخت شازده‌ای پوشیدی، آدم حسابی<sup>۱</sup>، لودوویک فهمید که انگار یک چیزی در رخت و لباس پاکیزه‌اش تو ذوق می‌زندی،

در قلمرو ابر<sup>۳</sup>

مردم فرانسه un Milord را از اعیان انگلیس می‌دانند و نیز، فارغ از عنوان و لقب اشرافی، به هر انگلیسی متمول و شیک‌پوش خطاب می‌کنند. پس Sapé Comme un Milord [کسی که رخت اعیانی پوشیده. م.] آدم خوش پوشی است که قدری در این کار زیاده‌روی کرده و همین اسباب مزاح و مسخرگی می‌شود.

○ نمونه هشتم: Payer Rubis sur L'Ongle [پیه روی سور انگل].

Payer = پرداختن

Rubis (m.) = یاقوت

Sur = روی

1. Jean Cocteau

2. L'Aigle À Deux Têtes

3. L'Empire des Nuages



Bernard  
Pivot

de l'Académie Goncourt

100  
expressions  
à sauver

■ Albin Michel



Ongle (m.) = ناخن

به مفهوم تسویه حساب کامل است. م. [به پرداخت کامل و فوری گفته می‌شود که بی‌کم‌وکاست و بی‌معطلی و بدون تأخیر باشد. پرداخت بی‌درنگ. پرداخت نقد. این روزها اصطلاح تیز و مدرن Payer Cash [پرداخت نقد. م.] جای عبارت قدری کدر ولی پاکیزه و ادبی Payer Rubis sur L'Ongle را گرفته است. داستان از این قرار است که شراب قرمز را پس از خالی کردن جام شراب چون روی ناخن دست بریزند فقط یک قطره بچکد که بی‌حرکت بماند و روی زمین نریزد (ورزش شگفت‌انگیزی است...)، به این کار می‌گفتند !Faire Rubis sur L'Ongle! حالا از شرابی که تا ته سرکشیدیم می‌رسیم به پولی که باید تا آخر بپردازیم... هر چند رنگ اسکناس و سکه یا قوتی نیست و با دست پُر هم جمع‌اش می‌کنیم ولی این عبارت شاعرانه سوررئالیستی را پذیرفته‌ایم. نوبت ادای تعهد و خطر کردن که رسید آن وقت یا قوت را سر ناخن دست خواهم ریخت و تسویه می‌کنم.

پُل مُران<sup>۱</sup>، مرد شتاب‌زده<sup>۲</sup>

1. Paul Morand



● افشین معاصر

○ نمونه نهم : *Avoir de Quoi* [آوآر دو کوآ.م.]

آیا می توان از این فشرده تر و سریع تر آن هم با شیطنت و رندی درباره کسی گفت که پول دار است؟ *Avoir de Quoi* یعنی داشتن کیف پول پُر از آنچه ضروری است برای فرو نشاندن هوا و هوس خرید کردن. به عبارت وسیع تر تأییدی است برای داشتن امکانات کافی در جهت تأمین زندگی آسوده. در اینجا به اعداد و ارقام وارد نمی شویم و مرموز باقی می مانیم. اصطلاح *Avoir du Foin Dans ses Bottes* [آوآر دو فوآن دان سه بُت. به مفهوم داشتن ثروت است. م.] ملموس تر و عینی تر است. (به صفحه ۷۱ کتاب مراجعه کنید).

وانگار شکم چند تا از مسافرای زن، مخصوصاً همان جماعت نیمه اعیان که می خواهند سمت خیابان سنت اوآن، طرف بازار، پیاده شوند حساسی سیر است. حتی قبل از رسیدن می پرسند "هویج کیلویی چند؟" که مثلاً جیب پُر پولشان را به رُخ بکشند. لویی فردینان سلین<sup>۳</sup>، سفر به انتهای شب<sup>۴</sup>

○ نمونه دهم : *Coup de Trafalgar (UN)* [آن کو دو ترافالگار.م.]

2. *L'Homme Pressé*

3. Louis - Ferdinand Céline

4. *Voyage au Bout de La Nuit*

جای خوشبختی است که در عبارت‌ها و اصطلاحات [فرانسوی. م.] تا بخواید Les Coups [له کو. به مفهوم کلی ضربه و شلیک و حمله و نقد. م.] از آسمان می‌بارد:  
*Coup De Fusil* (= بسیار گران)؛ *Coup De Tête* (= اقدام نسنجیده)؛ *Coup De Feu* (= شتاب داشتن)؛ *Coup D'Épée Dans L'Eau* (= کار بی حاصل)؛ *Coup de L'Étrier* (= آخرین پیمانہ پیش از رفتن)؛ *Coup D'Essai* (= قدم اول) که در *Coup de Maître* (= حرکت درست و ماهرانه) آشکار می‌شود؛ *Coup Dans L'Aile* (= مستی مختصر)؛ *Coup Fourré* (= خیانت کردن)؛ *Coup De Foudre* (= عشق برق آسا)؛ *Coup de Coeur* (= علاقه و کیش) و غیره. البته مردم فرانسه گرفتار مرض خودآزاری نیستند ولی موقع صحبت کردن عاشق ضربه (*Coup*) زدن و ضربه خوردن هستند.

به رغم همه اینها یک ضربه هست که خیلی هم گوارا نیست. البته این ضربه *Le Coup de Jarnac* [لُو کو دو ژارناک. م.] (که قدیم‌ها به ضربه ناگهانی و قانونی می‌گفتند و این روزها به ضربه غیرقانونی) نیست بلکه *Le Coup de Trafalgar* [لُو کو دو ترافالگار. م.] است، به معنی اتفاق ناگهانی مصیبت‌بار، که به یادبود شکست دریایی شوم نیروی دریایی فرانسه، در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۸۰۵، در برابر نیروی دریایی انگلستان، به فرماندهی دریادار نلسون<sup>۱</sup>، نامگذاری شده است.

«یک ذره مصیبت از راه رسید آسیب‌اش به دوستی رسید.»

ژرژ برسنس

اول دوستان<sup>۲</sup>

آیا برای از یاد بردن خاطره‌ای که غرور ما [فرانسویان. م.] را جریحه‌دار کرده نیست که پشت به این اصطلاح کرده‌ایم؟